

خیت لیا

# لبه تیغ

۷۶۶۱: ۱۳۹۷

۲۰۱۶: ۲۰۱۶

ویلیام سامرست موام | مترجم: مهرداد نبیلی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



۱۳۹۷

## فهرست

نه	.....	تولید و بسته
۱	.....	عکس اول
۶۷	.....	عکس دوم
۱۲۳	.....	عکس سوم
۱۷۱	.....	عکس چهارم
۲۳۷	.....	عکس پنجم
۳۰۳	.....	عکس ششم
۳۵۹	.....	عکس هفتم

در آن روز که برای آن نام دیگری نمی‌دانم. داستانی چندان برای گفتن حرم و بیابان کارم نیز مرگ یا ازدواج نیست. البته مرگ پایان بدیهی همهٔ عشق‌هاست، اما ازدواج نیز داستان را سرانجامی می‌دهد و آنان که خود را صاحب فوق می‌دانند، بی‌سبب داستان‌هایی را که به شادی پایان می‌پذیرد، به حقیقت نظر می‌نگرند. تودهٔ مردم از راه‌گریزه درمی‌یابند که با ازدواج، آنچه گفتمی است، گفته شده است. چون مرد و زنی پس از دگرگونی‌های بسیار عقبت به هم می‌رسند، وظیفهٔ طبیعی خود را انجام داده‌اند و آنگاه، نظرها همه از ایشان به سوی نسل آینده متوجه می‌شود. اما من خوانندهٔ خود را بی‌سرانجام می‌گذارم. این کتاب گردآورندهٔ خاطرات من از مردی است که با او به فاصله‌های دراز در تماس بوده‌ام و از آنچه در این فواصل بر او رفته، بی‌حرم چه‌بسا می‌توانستم تخیل خود را به کار گیرم و آن فاصله‌ها را به صورتی دل‌پسند پر کنم و این حکایت را دلپذیرتر سازم، اما قصد چنین کاری ندارم. تنها می‌خواهم آنچه را خود از آن آگاهی داشته‌ام، بر صفحهٔ گفت‌وگویم. من سال‌ها پیش دربارهٔ نقاش فرانسوی، پل گوگن، رمانی به نام عشق و شیشه نوشتم. از زندگی این نقاش بنام، مختصر اطلاعی داشتم و با ذهن نویسنده، برای نشان دادن شخصیتی که از او ساخته بودم، ماجرای تخیلی ساختم. اما در این کتاب به چنین کاری نکوشیده‌ام و از خود چیزی ساختم. براینکه زندگان را مایهٔ پریشانی خاطر نشده باشم، برای آن‌هایی

که در این داستان نقشی دارند، از خود نام‌هایی اندیشیده‌ام و به خاطر آنکه کسی آنان را نشناسد، راز هستی آنان را به پرده‌ها پوشیده‌ام. مردی که درباره او این داستان را می‌نویسم، شهرتی ندارد. چه بسا که هرگز نیز شهرتی نیابد. چه بسا هنگامی که عمر او عاقبت به انجام رسید، از ماندن خود در این جهان همان قدر اثر بر جای بگذارد که سنگی بر آب رودخانه‌ای. اگر چنین شد، آنان که کتاب مرا می‌خوانند، آن را تنها به خاطر آنچه هست، خواهند خواند. اما چه بسا شیوه‌ای که این مرد در زندگی برگزیده و نیرو و لطفی که خاص شخصیت اوست، رفته‌رفته در دیگران نفوذی بیشتر بیابد، تا به جایی که سال‌ها پس از مرگ او، مردمان بر این نکته آگاهی یابند که در این عصر موجودی بس شگفت می‌زیسته است. در آن صورت، همه خواهند دانست که من در این کتاب از که یاد کرده‌ام. آنگاه آن‌هایی که بخواهند از آغاز زندگی او چیزی بدانند، شاید بتوانند در این کتاب از جسته‌های خود چیزی بیابند به گمان خود من، کتاب من با در نظر گرفتن کوتاهی‌ها و محدودیت‌هایی که خود بدان‌ها گردن می‌نهم، برای آنان که بخواهند شرح زندگی دوست مرا بنویسند، منبعی سودمند خواهد بود.

من به هیچ وجه ادعای آن را ندارم که گفت‌وشنودهایی که در اینجا آورده‌ام، جمله‌به‌جمله با حقیقت آنچه رفته است، هماهنگی دارد، چون هرگز از سخنانی که در مواقع گوناگون گفته می‌شود، یادداشت بر نمی‌دارم، اما آنچه را با خودم بستگی دارد، خوب به خاطر می‌سپارم. بنابراین، هر چند گفت‌وشنودهایی که در این کتاب آورده‌ام، ساخته و پرداخته خودم است، آنچه را در حقیقت گفته شده است، خوب منعکس می‌سازد.

گفتم در این کتاب از خود چیزی نساختم. بگذارید در این گفته تخفیفی قائل شده، بگویم من هم همان‌گونه که تاریخ‌نویسان از زمان هرودوت تاکنون کرده‌اند، در پاره‌ای مواقع سخنانی در دهان قهرمانان خود گذارده‌ام که خود از آن‌ها نشنیده‌ام. این را نیز به همان سبب کرده‌ام که تاریخ‌نویسان می‌کنند، یعنی برای آنکه به صحنه‌های کتاب خود روح و احساس بدهم، زیرا اگر جز این می‌کردم، در این صحنه‌ها تأثیری نمی‌بود. من می‌خواهم مردم این کتاب را بخوانند. بنابراین، خود را مجاز می‌دانم که آنچه از من ساخته است، بکنم تا این کتاب درخور خواندن شود. اما خواننده تیزهوش من بی‌شک صحنه‌هایی را که در آن‌ها این‌گونه تصرف کرده‌ام،

بسیار شاخت و اگر خواست، از آن‌ها چشم خواهد پوشید. یک سبب دیگر بیم من در نوشتن این کتاب، آن است که قهرمانان من گمان نمی‌کنم انسان هرگز بتواند جز هم‌میهنان خود، مردمی را به هستی بخشد، زیرا هستی مردان و زنان، تنها وجود خود آنان نیست. هر انسانی ترکیبی است از بخشی که در آن به جهان چشم گشوده، خانه شهری است که روستایی‌ای که در آن راه‌رفتن آموخته، بازی‌هایی که به کودکی کشیده‌اند، خانه‌هایی که از دیگران باز شنیده، غذایی که خورده، مدرسه‌ای که در آن رفته ورزش‌هایی که دنبال کرده، شاعرانی که شعر آنان را خوانده و حتی که در او ایمان نهاده است. این‌ها همه دست به دست هم داده تا او را به هستی ساخته است و این‌ها نه چیزی است که انسان از راه شنیدن، به هستی و کیفیت آن پی تواند برد. این‌ها را تنها هنگامی درک می‌توانیم کرد که خود جزء جزء آن را به تجربه زندگی دیده و آمیغی از آن شده باشیم و من مردم کشورهای دیگر را که بیگانه ما هستند، جز به ظاهر نمی‌توانیم شناختن آنان را در صفحات کتاب زنده نمی‌توانیم کرد. حتی تیزبینی پیشکف چون هنری جیمز نیز با آنکه بیش از چهل سال در انگلستان سر کشیده بود، هرگز نتوانست در نوشته‌های خود قهرمانی به راستی انگلیسی به وجود آورد من به سهم خود، مگر در چند داستان کوتاه، هرگز نخواسته‌ام کسی جز هم‌وطنان خود کاری داشته باشم و اگر در آن چند داستان نیز به خود چنین رخصتی داده‌ام، از آن رو بوده است که در داستان کوتاه، بیست‌هشت شخصیت قهرمانان خود را به اختصار مجسم می‌سازد، به خواننده معرفی می‌کند و خواننده، خود، تفصیل کار را از آن مختصر می‌خواند. شاید برسید چرا منی که پل گوگن را به هیئت فردی انگلیسی در آوردم، در این داستان نیز همان کار را نکردم. پاسخ این سؤال بس آسان است: بدان سبب که نمی‌توانستم. اگر این کار را می‌کردم، دیگر این قهرمانان آنچه که هستند، می‌بودند. باین همه، ادعای آن را ندارم که قهرمانان داستان من امریکایی‌هایی هستند. بگذارید بگویم اینان امریکائیان هستند که شخصی انگلیسی از درجه چشم خود می‌بیند. من در منعکس ساختن لہجه‌ها و صفت‌های ویژه زبان آنان نکوشیده‌ام، زیرا سعی در این کار، جز آشوب و درهم‌ریختگی به بار نمی‌آورد. بزرگ‌ترین سد راه این عمل، لہجه‌های محلی و اصطلاحات